

فهرست

جلد اول

۳	دیباچهٔ چاپ اول
۵	مقدمهٔ چاپ اول
۲۱	مقدمهٔ چاپ دوم

شرح حال افلاطون و فلسفهٔ او در پنج مجلس

۲۵	مجلس اول
۳۴	مجلس دوم
۴۹	مجلس سوم
۶۶	مجلس چهارم
۸۷	مجلس پنجم

ترجمهٔ چهار فقره از مکالمات افلاطون

۱۰۹	مکالمهٔ اتوفرون یا دینداری
۱۳۳	خطابهٔ دفاعیهٔ سقراط
۱۶۵	مکالمهٔ اقریطون
۱۸۱	مکالمهٔ فیدون

جلد دوم

۲۶۱	دیباچه
۲۶۷	رسالهٔ الکییادس
۳۲۵	رسالهٔ غورجیاس

جلد اول

بسم الله الرحمن الرحيم

دیباجهٔ چاپ اول

بعد الحمد و الصلوة چون رسائل و کتب افلاطون اشهر حکمای عالیقدر یونان، که در لفظ گرانبها ترین عقد لآلی است و در معنی کلید گنج معالی، تاکنون به زبان پارسی درنیامده و این برای ما ایرانیان فقدانی عظیم است لهذا خاطر، هوای ترجمهٔ آن خزاین معرفت از السنهٔ اروپایی می نمود و از آنجا که مجموع آن کتب نفیسه بحری زاخر و ترجمهٔ آن بتامی از کارهای معظم محسوب است از یاری توفیق بر انجام این مقصود اطمینان نداشتیم؛ پس در بدو اقدام کار را بزرگ نگرفتم تا امید حصول بیشتر و غایت وصول نزدیکتر باشد و عجالتاً بر سبیل امتحان و هدیهٔ دوستان در تابستان این سال که در شمیران تهران بالنسبه خلوت و فراغتی داشتم سه رساله از آن رسائل شریفه را که در شرح محاکمه و شهادت سقراط، استاد محبوب افلاطون، و متضمن فواید بسیار است از ترجمه‌های معتبر فرانسوی به فارسی آوردم و مقدمه‌ای بر آن افزودم تا از پیش آنچه محتاج توضیح است واضح شده باشد و نفع این گنجینه عام گردد و اگر لغزش و خطایی رفته از نظر دقیق نکته‌سنجان امید عفو دارم.

محمدعلی فروغی

سنهٔ ۱۳۳۶ قمری مطابق ۱۲۹۷ شمسی

هوالحکیم

مقدمهٔ چاپ اول

یونان که پیش از این در دیار ما تنها نزد دانشمندان معروف بوده یکی از دول شبه جزیرهٔ بلخان یعنی ممالک جدا شدهٔ از دولت عثمانی است. لیکن یونان قدیم قسمتی از سواحل آسیای صغیر را هم شامل بود و یک عدّه آبادیهای متفرق در اطراف بحر ابيض متوسط نیز از مستعمرات یا بلاد مهاجرنشین یونانی به شمار می آمد. یونان اصلی که تقریباً عین یونان امروزی بوده از حیث وسعت بیش از یک ایالت از ایالات فعلی ایران نیست و فروع آن از سواحل آسیای صغیر و مهاجرنشینهای دیگر نیز روی هم رفته به همین نسبت است. اما این بلاد پراکنده با آن وسعت ناقابل به برکت آثار و اطوار فرزندان هوشمند خویش چندان عظمت معنوی یافته بود که قریب دو هزار و پانصد سال پیش، رقیب زبردست دولت ایران یعنی دولت حاکم بر دنیای آن زمان شناخته می شد و هم در این عصر سرمایهٔ تمدن اروپایی از دانش و هنر و حکمت و سیاست بتمامی از آن چشمهٔ روشنی و فروغ است که از حدود بیست و پنج قرن تا ده قرن پیش در منتهای درخشندگی بوده است. آری در آن عهد که مملکت ذی شوکت ما از چندین رو چشم و چراغ مشرق بود بلاد بی نظیر یونان نیز از جهات دیگر مشعل فروزندهٔ مغرب محسوب می شد. افسوس که به مقتضای نواقص بشری ارتباط این دو کانون نور و صفا در ضمن حمله و دفاعی ناشی از درازدستی و قهرمانی پادشاهان مملکتستان ایران و غیرت ملی و رشادت ابنای باهمت یونان حاصل گشته و از این رو رابطهٔ ایرانی و یونانی در قدیم صورت دشمنی و کینه جویی گرفته؛ اما امروز مرور زمان این لکه های کدورت را به آب سوانح و انقلاب ایام

شسته و مردمان را به گذشت کامل از رنجشهای دیرینه می‌خواند و قبول این دعوت شرط ترقی و تکمیل و لازمه‌ی کاردانی و فکر سلیم است و ما را که در اعصار شهامت و اعتبار به راستی و انصاف مشتهر بوده‌ایم بیشتر لازم است تا فضایل رقیب قدیم را که پس از دوره‌ی رقابت حق استادی بر ما حاصل نموده بدرستی بشناسیم و در عالم علم و معرفت حقیقت را منظور داریم نه رشک رقابت موهوم و دشمنی برافتاده‌ی دنیوی را، و در این مقام از نمایش سربلندی و جلال و مرتبت پدران خود قانع باشیم به اینکه می‌توانیم بگوییم اگر در ازمنه‌ی سابق، یونان درخشانترین سرچشمه‌ی علم و هنر بود همان وقت ایران نیز بزرگترین نگهبان تمدن و تصفیه‌کننده‌ی اخلاق یا رواج‌دهنده‌ی انسانیت شمرده می‌شد و قبل از رومیان مقتدرترین ناشر مدنیت به نظر می‌آمد بلکه برخلاف دولت سخت و صلب روم دولت و مملکت ایران همیشه از مراکز سلامت ذوق و لطف طبع و آثار علمی و هنری بوده است و چون زمان پستی روم و خاموشی مشعل یونان در رسید از روزگار سلطنت انوشیروان تا استیلای مغول و تاتار، اقوام ایرانی گاهی به استقلال و زمانی در تحت لوای اسلامی چراغ خود را از مشعل تابنده‌ی معرفت افروخته و گذشته از داشتن مقام اعلی در بسیاری از ذوقیات خویشتن را در دوره‌ی اسلامی بهترین خلیفه‌ی یونانیان در علم و حکمت نشان داده است.

اگر حق را باید تمام گفت این است که یونانیان در عصر اعتبار خود از جهت هنر و دانش و کیفیات مخصوصی از طرز مدنیت و سیاست اولین اعجوبه‌ی عالم بوده‌اند؛ چه معارف قدیم یونانی مبدأ و منشأ تمدن جدید اروپایی است و همچنان که به تحقیق اهل فن اجزای اصلی گیاه در تخمه‌ی آن با جثه‌ی کوچکتری موجود است یونان نیز تمام مزایا و فضایل اروپای جدید و معاصر را از خود ظهور داده با این تفاوت که در کلیه‌ی ذوقیات ادبی و صنعتی از بلاغت و شعر و نقاشی و مجسمه‌سازی و معماری رتبه‌ی عالیتر داشته؛ بلکه اولی آن است که بگوییم اروپا تاکنون یونانی به نظر می‌آید در ظاهر بزرگتر و در معنی کوچکتر زیرا که هنوز ممالک فرنگستان در ادبیات و صنایع مستظرفه، دو جزء مهم از آثار معارف انسانی، از یونان قدیم بیش نیفتاده بلکه خود را به آن مقام نرسانیده

و در علم و حکمت نیز که مردم اروپا به واسطه فراهم آمدن تجربیات در ظرف قرون عدیده برتری و افزونی بی‌اندازه حاصل نموده‌اند باز می‌توان گفت اگر اشخاص حکما و علمای یونان را با افراد فضلا و دانشمندان جدید اروپا مقایسه کنیم و مقام هر یک را در وضع و ابداع علوم و فنون معرفت با هم بسنجیم رجال یونانی در این ترازی سنجش سنگینتر می‌آیند و به هر صورت در تمام فنون ذوقیات، یونانیان را فضیلت تقدم و ابتکار است و دیگران را مرتبه تقلید و اقتباس و این سخنی است مسلم که در دنیای متمدن منکری ندارد.

ترقی هنر و معارف یونانی در حدود مائه هفتم قبل از میلاد مسیح در بلاد آسیای صغیر شروع گشته و از آنجا به یونان اصلی و نقاط دیگر رفته و از مائه پنجم قبل از میلاد تا زمان اسکندر بزرگترین مراکز آن شهر آتن^۱ یا اثینیه بوده چنان که بلد مزبور از همین رو در نزد فضلاء مشرق معروف به مدینه الحکما می‌باشد و در طرز ظهور و ترقی معارف یونانی هم نکته‌ای توجه کردنی هست و آن اینکه در مقوله ذوقیات، شعر و صنایع مستظرفه و آنچه را مربوط به این فنون است می‌توان به منزله گل و شکوفه دانست و علم و حکمت را به جای بار و ثمر شمرد و همان‌گونه که شکوفه و گل پیش از میوه شکفته می‌شود و دوره شکوفه خود را به آخر می‌رساند در یونان نیز صنایع مستظرفه و شعر قبل از فلسفه و علوم به اوج کمال رسید. در هر حال حکمت و علوم یونانی بتدریج به عرصه ظهور آمده و بالذات، چنان که در هر جا و نزد هر قوم با استعداد پدیدار می‌گردد، از طبع تفکر و تأمل در امور عالم زاییده شده و بالعرض از دو منشأ ناشی می‌نماید: یکی همان منبع قوه شاعری و کمالات ذوقی که طبیعی یونانیان بود؛ دیگر منابع خارجی دانش و معرفت یعنی ممالک مشرق مانند مصر و کلد که از اواخر مائه ششم قبل از میلاد همه داخل در دولت ایران بوده‌اند. اما آنچه یونانیان در اصل حکمت می‌گفتند همان است که در لغت عرب نیز به این لفظ می‌خوانند و تقریباً مرادف با پند و عبرت یا نکته معرفت افزاست و حکیم کسی بود که از این گونه کلمات قصار بگوید؛ و این حکمتها را به نظم می‌گفتند و به

1. Athéner

قول اروپاییان حکمای سبعة و به گفته قدمای ما آبای عشره حکمت از این طبقه می‌باشند. پس اولین حکمای یونان مردمانی بودند از روی طبع و فطرت نکته‌سنج و نصیحتگو و آنچه ما امروز علم و حکمت می‌خوانیم و به تحصیل در کتاب یا نزد استاد می‌آموزیم نداشتند ولیکن چون صاحب فکر و دارای استعداد تحقیق بودند ناگزیر به تفکر در حقیقت امور عالم می‌پرداختند و از آنجا که طالب پختگی و تجربه‌آموزی بودند به سفر و سیاحت می‌رفتند تا تجارب جهاندیدگی را بر حکمت خداداد خویش بیفزایند و البته در این سفر و سیاحتها در عادات و اخلاق و قوانین و رسوم تفحص و تحقیق می‌نمودند، سیر آفاق و انفس می‌کردند و به زیارت بزرگان و دانایان هر قوم می‌شتافتند و خدمت کَمَلین عالم را درمی‌یافتند و در حد امکان معلومات ایشان را فرامی‌گرفتند و چون بلاد و رؤسای ادیان پاره‌ای از مقدمات علوم را از قبیل بعضی قضایای هندسه و حساب و قواعد و احکام نجوم و امثال آن می‌دانستند حکمای جهان‌گرد یونان نیز کم‌کم به تحقیق در کلیات فلسفی و مسئله مبدأ و معاد آشنا شدند و به مقدمات برخی از علوم پی‌بردند و از منشأ فکر خود تحقیقات تازه آوردند و طبع مخصوص یونانی که قریحه آزاد علمی و برهانی بود حکمت را از لباس دیانت بیرون آورد و از علوم دینیه مستقل ساخت بلکه واضع چیزی شد که بعدها فضلالی مغرب و دانشمندان دوره اسلامی آن را علم گفتند و نخستین شخص این طبقه از حکما یا اول کس از مشاهیر ایشان تالس ملطی^۱ است (از ۶۴۰ تا ۵۶۸ قبل از میلاد). اما علم این طبقه هنوز محدود بود به مقداری از مقدمات ریاضی و نجوم و می‌توان گفت مذهب یا رأی فلسفی آنان فرضهای کلی بود متکی به قوانین و قیاسات غیربرهانی راجع به کیفیت خلقت عالم و حقیقت وجود جسمانیات چنان که تالس سابق‌الذکر مبدأ عالم و اصل وجود اجسام یا ماده‌المواد را آب دانسته و بعضی دیگر هوا یا آتش پنداشته‌اند و از روحانیات چندان ذکری به میان نمی‌آید مگر بعد از آنکه صاحبان استعداد مدتی در تحقیقات حکمتی کوشیدند و ریاضت کشیدند و شک نیست که زحمات

1. Thalès de Milet

همان دوره اساس و شالوده فلسفه را ریخته و اصول علم استدلال و برهان و منطق را به دست داده و در بیانات و آرای حکمای آن عهد نظریات عمیق و شگفت آور دیده می شود که پس از دو هزار سال متروکی و فراموشی، امروز کشفیات جدید صحت آن را تصدیق می نماید. لیکن با این همه چنان که گفتیم حوزه معلومات تنگ و ناقص و بنیان برهانی آن به علت نقص منطق بسیار ضعیف بود و در عقاید حکما نیز خبط و خطای بی شمار راه داشت و بدتر آنکه آدمی هر چه نادانتر باشد دیرتر به جهل خود برمی خورد و زودتر به چند کلمه تقلیدی خود را دانا می شمارد بلکه غرور و نخوت بی اندازه بشر مانع از آن است که چون برای خویش یا ابنای نوع قائل به علم شود به آسانی آن را ناقص یا مبانی آن را سست انگارد. از این رو عامه یونانیها که بر معارف زمان خویش آگاه می شدند آن اطلاع جزئی را علم کامل بر حقایق عالم می پنداشتند و گمان سستی بر مبانی علوم آن عصر نمی بردند؛ پس هوشمندان به ظهور رسیدند و اختلاف آرا و ضعف دلایل را دیدند و دانستند که از آموختن معلومات عصر از روی واقع بر حقیقت اشیا واقف نمی شوند اما به جای آنکه به نقص علوم آن زمان معتقد گردند و مبانی آن یا علم استدلال را ناتمام دانند گفتند حقیقتی در عالم نیست یا آنچه به حس و ادراک هر کس درمی آید عین حقیقت است اگر چه مدرکات و محسوسات اشخاص با یکدیگر متناقض نماید. و چون نزد گروهی از فضلا این عقیده با زبردستی در فن مغالطه ترکیب شد آن جماعت حکما را در مباحثه خسته کردند و مردم نادان ایشان را کاملترین دانشمندان پنداشتند و این طبقه همان سوفسطاییانند و سبک مغالطه ایشان معروف به سفسطه می باشد.

حاصل کلام آنکه تا مائه پنجم قبل از میلاد، علم و حکمت یونانی ترقی بسیار کرده اما نواقص آن نیز به حکم قوانین طبیعی به همان نسبت بزرگ شده و در این مائه تراکم خطاهای سابقین و شاخ و برگهای آن از قبیل رواج سفسطه در اطراف اشجار و ازهار دانش حقیقی به منزله خار و علف هرزه گردیده تا آن ازهار و اشجار بارور را بخشکاند و فاسد نماید و نتیجه دانش طلبی را بدتر از نادانی کند یعنی علم صوری را مبدل به جهل مرکب سازد. از این جهت دست اصلاح کننده ای لازم بود که خارهای مفاسد را دور دارد و ریاحین و اشجار

معرفت را قوت رشد دهد و بر روی هم برای آنکه رفع موانع شود و دنباله ترقی دانش قطع نگردد چهار کار بزرگ در پیش بود: اول پدیدار نمودن نادانی انسان و کوتاهی بینش او نسبت به عظمت عالم و وسعت دامنه حقایق تا از این راه توجه به نقص مبانی علوم نیز ممکن شود؛ دویم احیای جنبه اخلاقی که باید همراه دانش یا نتیجه مطلوبه آن باشد و در آن زمان چون علم و حکمت بازیچه بوالهوسان و مغلظه کاران گردیده این جنبه نیز از میان رفته بود و این مجاهده در تهذیب اخلاق از طریق دانش البته در هر جا و هر وقت به مسئله اول یعنی بصیرت انسان بر جهل و عجز بینش خود بستگی کلی دارد؛ و سوم تکمیل طرق استدلال و تمیز برهان از غیر برهان یا وضع و تکمیل علم منطق تا میزانی برای مستحکم ساختن بنیان علوم به دست باشد؛ چهارم جدا کردن خطا از صواب در آرا و تحقیقات سابقین تا معلوم و مجهول از هم شناخته شود و آنچه از ودایع گذشته در زمره علوم حقیقی بوده از زیر پرده‌های ظلمت و خطا بیرون آید و سرمایه فزونی دانش و نخستین سنگ بنای معارف آینده گردد، و این چهار کار مهم را سه تن از حکمای معظم یونان که روح ربّانی ایشان به رشته معنوی به هم پیوسته، یعنی نسبت به یکدیگر سمت استادی و شاگردی داشته‌اند، به وجه شایان بل به زیادت وافر انجام دادند و از این سبب نام بلند ایشان در سلسله حکما بزرگترین نامها شده، استاد مطلق علم و فلسفه به شمار رفته‌اند.

این سه تن یا جان جهان دانش، سقراط و شاگرد او افلاطون و شاگرد افلاطون ارسطو یا ارسطاطالیس می‌باشند و در عرضه گاه کمال سقراط خداوند اخلاق و افلاطون مجذوب جذبۀ عشق و اشراق است و ارسطو نور چراغی که به این دو روغن الهی افروخته آید. یعنی اوضاع علم برهانی است و پیونددهنده شهود، تجربه و اعتبار با کشف براهین عقلانی و نسخه حاضره ما ترجمه قسمتی از احوال سقراط است به نگارش افلاطون و از این رو صرافان حقیقت آن را در قطار گرانبهاترین گوهرهای گنجینه اقدمین شمارند اما برای درک کامل معانی و استیفای لذایذ روحانی آن مقدمتاً پاره‌ای اطلاعات لازم می‌نمود که قسمتی از آن در فوق گذشت و توضیح باقیمانده را باید بگوییم.

برخلاف آنچه در اقطار ما مشهود است نگارش حکمت را ارسطو شروع

نموده بلکه به تصدیق افلاطون و ارسطو و نگارندگان دیگر، حکمای قرون قبل نیز تصنیفات علمی و حکمتی داشته‌اند و بعضی از فصول و ابواب آن کتابها در ضمن نگارشهای دیگران منقول است و افلاطون که خود در جوانی شاعری فصیح بوده و بعد از تشرف به مقام حکمت ترک شعر گفته رشته‌ای از رسائل حکمتی دارد که جواهر منثور یعنی بهترین آثار نثر یونانی است. (یونانیان کمال فصاحت افلاطون را به این کنایه بیان می‌نمودند و می‌گفتند چون در گهواره بود زنبورهای عسل هیمت^۱ آمدند و انگبین خود را روی لبهای او گذاشتند و رفتند و هیمت محلی است در حوالی آتن دارای زنبورهای آزاد و انگبین آن زنبورها به واسطه اینکه روی سبزیهای معطر آن صحرا چرامی‌کنند بخوبی مشهور است.) فلسفه افلاطون از همین کتب و رسائل او به دست می‌آید و به این علت آن کتابها هم از حیث زمان و هم از جهت مرتبه اولین اثر معتبر از حکمت حکمای اقدمین به شمار می‌رود چه اروپاییان افلاطون را بزرگترین فلاسفه و مذهب او را بیش از تمام مذاهب حکمت نماینده استعداد و طبع کامل فلسفی می‌دانند. اما در شرق، منسوب شدن نگارش حکمت به ارسطو از آن است که از کتب حکمای متقدم بر سقراط چیزی جز منقولات دیگران باقی نبوده تا به دست مترجمین دوره اسلامی افتد و سقراط نیز به اقتضای شیوه و سبک تعلیم خود به تصنیف کتابی نپرداخته و بالاخره رسائل افلاطون اگرچه اکثر فلسفی و متضمن رأی و مذهب آن حکیم بزرگ است به ظاهر صورت مکالمات ادبی دارد نه شکل رساله علمی و فنی، پس اولین کتبی که علوم را به طرز علمی مناسب با تعلیم فن خاص تدوین کرده باشد رسائل معلم اول و فیلسوف اجل ارسطاطالیس است. از این رو در ممالک ما طالبین علوم به ترجمه کتب ارسطو و حکمای بعد از او پرداختند و نباید غافل بود از اینکه ارسطو مباحث حکمت را به آن حد از توسعه رسانیده که هر مبحث آن علمی جداگانه گشته و فنون مخصوصه از قبیل ریاضی و هیئت و حکمت طبیعی از آن متفرع گردیده در حالی که پاره‌ای از علوم را مانند منطق در همان زمان حقیقتاً به کمال رسانیده و بر روی هم فلسفه ارسطو طوری محکم و

1. Hymette

متین است که تا ابتدای قرون جدید در تمام دنیای ما از مشرق و مغرب بنیاد علوم و فلسفه بر آرا و عقاید او بوده است. این جمله کافی است برای آنکه فضایل مشرق زمین همین استاد کل علوم یعنی ارسطو را نخستین نگارنده حکمت شناخته باشند. مع هذا وجود کتب افلاطون به زبان یونانی ناقض این عقیده است و در بعضی از کتب سابقه ما نیز ذکر رسائل افلاطون و ترجمه بعضی از آنها به عربی شده و به هر جهت رسائل آن حکیم امجد گنجی شایان است و در قیمت برابر جان و روان و آن جمله عموماً، چنان که اشاره نمودیم، به تقلید سبک و طرز تعلیم سقراط به شکل مکالمات مرتب بین دو یا چند نفر است که از آن مکالمات رد خطایی از خطاهای سایرین یا اثبات عقیده‌ای از عقاید افلاطون بیرون می‌آید و موضوع بسیاری از رسائل مزبوره ترجمه احوال یا نقل مباحثات سقراط است و بنابراین متکلم اصلی آن مکالمات شخص سقراط می‌باشد و همین فقره، جلالت مقام آن حکیم یگانه و تأثیر انفاس قدسی او را در معاشرین و شاگردان او حتی در وجود بلندمرتبه‌ای مانند افلاطون ظاهر می‌سازد و اگر چه هر یک از کتب افلاطون از جهتی شأن و منزلت عالی دارد لیکن رسائل راجعه به عقاید و احوال سقراط باید از دو جهت مورد توجه باشد و در این جمله بسا ذخایر عبرت موجود است که در حالت حالیه برای ما بی‌اندازه مغتنم بل استدراک آن از مقوله واجبات به شمار است.

احوال سقراط را شاگرد دیگر او گزنفن^۱ حکیم و مورخ مشهور نیز نگاشته و مخصوصاً قسمتی را که موضوع سه رساله افلاطون است و ما فعلاً از زبان فرانسه به فارسی آورده‌ایم در نگارش معروفی شرح داده و روایت گزنفن هم آنچه را افلاطون حکایت کرده تصدیق می‌نماید. اما ترجمه حال سقراط از جهت وقایع و سرگذشت شخصی جز قضیه شهادت او که همان موضوع رسائل مذکوره است چیز مهمی ندارد و تمام اهمیت در اخلاق و سبک تعلیم این حکیم بزرگوار است. پیش گفتیم که در عصر سقراط و افلاطون چهار کار بزرگ در اصلاح و تکمیل معارف یونانی لزوم یافته و سه دانشمند بی‌نظیر آن وظیفه

1. Xénophon

سنگین را از عهده برآمده‌اند. در این طریق چون سقراط ابتداکننده کار بود بایستی دو جزء اهم را که حکم پایه و اصل داشت بالاصاله در نظر گیرد و آن نمودن جهل انسان یا ناقابلی علم بشر و توجه به جنبه اخلاقی بود و یک جزء دیگر یعنی تحقیق در خطا و صواب آرای پیشینیان بالتبع کم یا بیش در مباحثات او داخل می‌گردید. نیز بایستی دارای اخلاق شخصی و طرز تعلیمی متناسب با منظور خویش باشد تا حقیقتاً بی‌هیچ شائبه صاحب، آن منظور مقدس شمرده شود و در این حال مذهب او نیز در حکمت ناگزیر موافق و مساعد این قصد و نیت می‌شد چنان‌که اصول رأی او به اختصار از این قرار است:

بزرگترین دانش انسان آن است که بداند نادان است؛ آدمی باید خود را بشناسد و معرفت نفس خویش را مقدمه تکمیل اخلاقی خود قرار دهد. (حکمای متقدم همین معنی را به این جمله مختصر بیان کرده بودند «خود را بشناس» و این عبارت از زبان ایشان مَثَل شده و سقراط عقاید خویش را در این موضوع به صورت تفسیر این مَثَل ادا می‌نموده است.) از تمام معلومات بشری آن علمی مفید و قابل طلب و تحصیل است که آدمی را به تمیز نیک و بد و سعادت حقیقی یا تهذیب اخلاق رساند و آنچه در این عالم حقیقی و درخور اعتناست وجود خیر و نیکی می‌باشد.

سقراط هستی‌صانع مدرک و حکیم و بقای روح را هم از این طریق معنوی و اخلاقی یعنی تحقیق در حقیقت خیر و لوازم آن اثبات می‌نماید و بیش از این مدعی معرفت نیست بلکه تنها به دریافت جهل خود مفتخر است و عجب اینکه آن فیلسوف دانا با این تواضع و تصدیق به بشری بودن علم خود یا اقرار به نادانی خویش، خود را از جانب خداوند مأمور به تعلیم اصول مذکوره در فوق و رفع خطایا و اصلاح اخلاق مردم، خاصه هموطنان خود می‌شمارد و گاه می‌گوید فرشته‌ای دارم که مرا به وظایف من آگاه می‌سازد و گاه از ندای الهی سخن می‌راند و نزد مرد حکیم چه جای عجب است زیرا که بر بشر کور مغرور معلوم‌کننده عجز و نادانی او جز ندای الهی چه می‌تواند باشد. باری چون در این تعلیمات و مباحثات بیش از همه بایستی سوفسطاییان را مجاب نمود دانای آنتی به طرح مباحثه ماهرانه‌ای محتاج بوده است و آن طرح را چنین ریخته که به یک رشته

سؤال و جواب استادانه مقصود خود را به زبان مدعی جاری سازد تا مجال انکار نماند یا او را مجبور به گفتن نقیض ادعای خود گرداند. و نظر عمیقتر در اختیار این طریق آن است که سقراط علم و دانش را آموختنی از غیر نمی دانسته بلکه به طبع یافتنی می شمرد و می گفته است در تعلیم حقیقت نمی توان عقیده‌ای را به کسی تحمیل کرد بلکه باید به فکر هر کس مدد نمود تا هر چه قوه دریافت آن را دارد به فهم خود دریابد. اما در این روش طبعاً در ضمن محسوس نمودن جهل و خطای هر کس نوعی استهزای ملیح نیز در کار داشته و گذشته از این کیفیت خواه تعمدی از جانب سقراط می بود یا نمی بود این سبک مباحثه و غلبه معنوی ناچار موجب تخفیف و تحقیر حریف می شد و همین امر جزئی مردم نادان را که فواید عظیمه و عزت تعلیمات حکیم را نمی شناختند از سقراط بی آزار بزرگوار رنجانید و دامنه این رنجش و دشمنی به اقدام بر هلاک آن خیرخواه بزرگ کشید. هر چند باید گفت یکی دو نکته سیاسی و مذهبی نیز مزید علت گردید و توضیح این جمله به تفصیل ذیل است:

بلاد یونان با تنگی آن سامان شامل حکومت‌های جداگانه بسیار بوده یعنی هر شهر یونانی حکومتی مستقل داشت و این حکومتها یا دولت‌های کوچک از قدیمترین اعصار، همه شوروی بوده است اما به صورت سلطنت یا حکومت اشرافی یا به لغت یونانی اریستوکراسی^۱، یعنی تسلط جماعتی محدود که مزیت ایشان به شرافت نسبی است، و برخی دیگر به نحو جمهوری توأم با دموکراسی^۲ یا حکومت ملی (لفظ دموکراسی نیز یونانی و به معنی حکومت عامه است) یعنی تساوی عموم ملت در مقابل قانون و مداخله ایشان در امور مملکتی و این ترتیب دموکراسی در یونان همیشه با جمهوری یعنی حکومت انتخابی ترکیب یافته است. اما معتبرترین بلاد یونان در دوره منظوره ما در دو شهر اسپارت^۳ و آتن بوده است: اولی شکل سلطنت و حکومت اشرافی داشته و دومی صورت جمهوری و دموکراسی و این آتن همان اثینیه ملقب به مدینه الحکما و مسکن سقراط و افلاطون و ارسطو است. در آخر مائه ششم قبل از میلاد در جنگ‌های

1. Aristocratie

2. Démocratie

3. Sparte

مدی^۱ که به روایت مورخین مغرب جنگ عظیمی بوده است بین ایران و یونان و در داخله یونان و دریا‌های اطراف آن به فتح و فیروزی یونانیان اختتام یافته این بلد در میان شهرهای یونانی بالاخص مورد حمله ایرانیان گشته و بیش از همه آن بلاد در دفاع وطن یا خاک یونان کوشیده و عاقبت بلاد یونانی واقع در جزایر و سواحل را که دسترس تعرض ایرانیان بوده در تحت حمایت گرفته و از این سبب شأن و شوکت کلی و ثروت بی‌شمار عاید نموده است. این ثروت و اعتبار به ضمیمه حسن عادات و قوانین، که اصول آن را از سولون^۲ حکیم و مقتن مشهور آن بلد می‌دانند، موجب آبادی آتن گردید و شهر مذکور را باجلوه‌ترین مرکز ذوق و هنر کرد. چنان که مائه پنجم قبل از میلاد از نیکبختی آتینان بارونقترین دوره ادبیات و صنایع مستظرفه یونان بلکه بزرگترین عصر جلوه هنر در عالم شد و این قرن درخشان به نام پریکلس^۳، خطیب و رجل کاردان آتن که در آن وقت به آبادی و تزیین آن شهر و تشویق انواع معارف و هنر پرداخته، معروف می‌باشد و عصر سقراط نیز در ذیل آن قرن قرار می‌گیرد چه تولد او در سال ۳۶۸ و وفاتش در ۴۰۰ یا ۳۹۹ اتفاق افتاده و از هر حیث قرن پریکلس زمان سعادت و اقبال آتن بوده جز اینکه نیمه دوم آن به بلیه ناگواری مکدر شده و از آن حادثه این بلد نامی بلکه تمام ممالک یونان رو به انحطاط رفته و آن جنگی سخت و طولانی بوده است که بین اسپارت و آتن در دنباله همچشمی دیرینه در گرفته و همه بلاد یونان را مدت پنجاه سال برهم زد و پس از دوره‌های متوالی از غلبه و مغلوبی برای هر یک از دو حریف آخر الامر به شکست آتن و تغییر وضع حکومت در آن بلد به زور اسپارت خاتمه یافت. در این موقع اسپارتیان هیئت مرکب از سی نفر آتینهای مخالف دموکراسی برای تبدیل حکومت آتن از دموکراسی به اریستوکراسی برقرار نمودند و آن هیئت معروف به سی نفر جبار، به هوای نفس خویش در کمال ظلم و زشتی حکمرانی کردند تا آتینان از سختی به تنگ آمدند و ایشان را به یک شورش از میان برداشتند و جمهوری را دوباره به ترتیب سابق دایر ساختند و به علت این سوابق

1. Guerresmédiques

2. Solon

3. Périclés

در حفظ جمهوری و قوانین باستانی بشدت متعصب و دقیق گشتند و هرکس مظنون به مخالفت با اساس آن حکومت یا برهم زنده قوانین و مخل نظام عادی می نمود نزد عامه مردم سخت مردود می گردید و این پیشامد بی تردید تا حدی به هلاک سقراط مدد کرده است. آری سقراط دانشمند به وطن خود دلبستگی تمام داشت و از این شهر بیرون نرفت جز در هنگام جنگ که تکلیف ملی او تقاضای مشارکت در محاربه می نمود همیشه به حفظ قوانین و اطاعت آن مقید و برادای وظایف مردانگی نسبت به افراد و هیئت جامعه مراقب بود حتی در میدان قتال که نه تنها دفع دشمنان وطن کرده بل دوستان خود را نیز محافظت نموده است. (در یک واقعه گزنفن سابق الذکر و در موقع دیگر الکیبیداس^۱ را که هر دو از معاریف یونان و از جمله ارادت کیشان او بودند از خطر مرگ نجات داده است.) مع هذا در مشاغل سیاسی داخل نشد تا به فراغت به وظیفه الهی خود در تعلیم حکمت و اخلاق مشغول باشد و چنین می نماید که با این سبک و سیره نبایستی مورد سوءظن سیاسی شود لیکن در بلدی که امور ملکی به دست عامه ناس و تابع عقاید و اخلاق آنان بود اعتراضات سقراط به اخلاق عمومی البته نسبت به جمهوری و حکومت بلد بی گوشه و کنایه نمی ماند. بعلاوه هر تخلف از عادات و عقاید دینی و غیردینی در چنان موقعی به نظرها نقض قوانین و جنایتی عظیم به شمار می آمد و سقراط اگر قوانین بلد را با موافقت کامل و صدق نیت فرمانبردار بود در عوض عادات و عقاید قدیمه عامه را بیخستگی متزلزل می نمود. اما دین و مذهب یونانیان آشکارا نوعی از شرک و بت پرستی بود که هر چند به مقتضای طبع و ذوق لطیف یونانی متضمن تشبیهات بدیعه و نکته سنجیهای نمایان در لباس تمثیل و استعاره گردیده لیکن در نظر حکمت و اخلاق، عقیده سخیف و جاهلانه بود. بنابراین فلاسفه دانا اعم از آنکه به مجاهده و تحقیق خود به مذهب توحید رسیده یا نرسیده بودند به آن عقاید وقعی نمی گذاشتند ولی از راه تقیه و احتراز از گرفتاری به اعتراض عوام یا برای فواید تشبیهی و تمثیلی که هنوز ادبا و هنرمندان فرنگ را رجوع به اساطیر یونانی می دهد صریحاً انکار

1. Alcibiade

وجود معبودهای هموطنان نمی‌کردند بلکه در کلمات خود از آنها نام می‌بردند و از رعایت آداب دینیه امتناع نمی‌ورزیدند، خاصه که احترام آن خداوندان و حفظ آداب مذهبی از قوانین ملکی به شمار می‌آمد. سقراط نیز در ظاهر همین شیوه نگاه می‌داشت مع ذلک چون موحد کامل بود و از صانع یگانه منزله از صفات نقص یا آلاینش شر و منشأ مطلق خیر دم می‌زد بی‌اعتنایی او به دین و مذهب عامه ناچار بیش یا کم آشکار می‌شد و مردم عامی را به بی‌دینی او معتقد می‌ساخت. سقراط زندگانی متوسط مایل به فقر با قناعت حکیمانه اختیار کرده بود و اخلاق و اعمال او از هیچ‌رو درخور ملامت و سرزنش نمی‌نمود. طلب مال و جاه دنیا نمی‌کرد و خارج از استهزای ملیحی که بالطبع از مباحثات او ریزش داشت به کسی آزار نمی‌رسانید اما برای عداوت حسود عنود و مغرور بی‌خبر از عدالت و انصاف بیش از آن غلبه زیرکانه که گفتیم چه باید؟ و از بازار زشت دنیا غیر از این‌گونه طبایع نامهرب چه حاصل آید؟ پس دشمنان حکیم ربّانی زیاده از حساب و شمار شدند علی‌الخصوص که سقراط چون تنها به اهمیت اخلاق و حصول معرفت یا درک حقیقت نظر داشت و ارباب هنر را هم به هنر خود مغرور و از جهل و نقص بشری خویش غافل می‌دید بر هنرها که نزد یونانیان معتبر بود خاصه شعر و بلاغت خالی از حکمت نیز اعتراض می‌کرد و از این باب بعضی از ارباب فنون را قاطبتاً با خود به دشمنی وامی‌داشت؛ چنان‌که اریستوفان^۱ از بزرگترین شعرای قرن پریکلِس در تئاترهای خود سقراط را سخریه قرار داده و این از ننگهای عالم ادب است.

باری بعد از رهایی از دست سی نفر جبار و تسلط غیرمستقیم اسپارت، آتنیان بشدت خشمناک و مست‌رشک و تعصب بر قوانین مملکتی خویش بودند و مستعد آنکه زهر خود را به هرکس که پیش آید بریزند. رنجشهای چندین ساله طبقات کثیره تحریک دشمنیها نسبت به سقراط می‌کرد و منتسب نمودن فیلسوف الهی به بی‌دینی در شهر مشرکین آسان بود. بعلاوه عمری بود که سقراط تعلیم مردم را پیشه خود ساخته اما نه به ترتیب تدریس معمولی برای شاگردان بسیار

1. Aristophane

بل به گردش در کوچه و بازار و میدانها و مجامع عمومی و به دست آوردن اشخاص مستعد و موقع مناسب برای طرح مباحثه و از آنجا که مردم جوان بیشتر قابل تربیت و تغییر عقیدت می‌باشند و نظر به فواید آینده تکمیل ایشان مفیدتر می‌نماید جوانان را بیشتر فیض می‌بخشید و چون تعلیمات سقراط را اسباب بی‌دینی و گمراهی و موجب بی‌اعتنایی به عادات و آداب مملکت شمرند به آسانی می‌توانستند او را فاسدکنندهٔ اخلاق و عقاید به خرج دهند و این کار در آتن که تربیت جوانان مورد توجه خاص بود از جنایات کبیره به شمار می‌آمد. بالجمله اسباب هلاک یگانه حکیم قدوسی نفس فراهم شد و سه ناجوانمرد به این اسامی انوطوس^۱ و ملیطوس^۲ و لوقون^۳ پیدا شدند و قدی را که به سخریه هم‌قد مردانگی نتوان گفت علم کردند. سقراط را در محکمهٔ عالی پانصد نفری که در آنه مخصوص محاکمهٔ قتل و جنایات کبیره بود و اعضای آن به قرعه از افراد اهالی معین می‌شد به محاکمه طلبیدند و تقاضای محکومیت او را به قتل نمودند. محکمه به درخواست این مدعیان منعقد گشت. سقراط بی‌باک مقصر به تقصیر دانش و تقوی محکوم به قتل شد و چون شب قبل به موجب یکی از رسوم مذهبی، کشتی مخصوص با آداب معین عازم جزیرهٔ دیلوس^۴ شده و تا بازگشت آن اجرای قتل ممنوع بود؛ در این مدت سقراط در حبس ماند و هرچند اقریطون^۵ دوست قدردان او اسباب فرار او را فراهم آورده بود برای اینکه با قانون بلد خویش مخالفت نورزیده باشد از فرار امتناع جست.

عاقبت کشتی پس از مدت معلوم از جزیرهٔ دیلوس برگشت و سقراط به اطاعت رسم آتن که محکومیت به قتل را سم شوکران می‌دادند جام زهر را به رضا نوشید و تسلیم قهرمان مرگ گردید اما چه مرگی، آن مرگ با طمأنینه و وقار و توأم با آن همه آثار معرفت و اعتبار که دولت حیات ابد را مجسم می‌سازد و شنیدن تفصیل آن بیش از هزار برهان عقلی شنوندهٔ عبرت‌پذیر را به زندگانی جاوید آن جهانی خصوصاً برای آن یکتا شوقمند مرگ و لقای خداوند خود معتقد می‌نماید و این تفصیل را در اصل رسائل ثلاثهٔ این کتاب قرائت

1. Anytus

2. Melitus

3. Lycon

4. Delos

5. Oriton

خواهند نمود چه: رساله اول خطابه دفاعیه سقراط و تقریرات حکیم است در مجلس محاکمه بعد از آنکه مدعیان او ایراد خطابه‌ها نموده و جرایم او را برشمرده‌اند. و چون نیک نظر کنیم سقراط از آن بیانات برائت خود را نخواستہ بلکه خلاصه‌ای از تعلیمات که در مدت عمر به طور خصوصی به شاگردان خود می‌داده در دم آخر در محضر عام ادا نموده است؛ رساله دوم به اسم اقریطون، مکالمه سقراط است با آن یار وفادار در زندان در موقعی که شاگرد به استاد محبوب خود تکلیف فرار می‌کند و افتتاح این مکالمه سحرگاهی به بیدار شدن سقراط است از خواب و دیدن اقریطون بالای سر خود؛ رساله سوم به اسم فیدون^۱ شرح مجلس زهرنوشی سقراط است و نقل کلماتی که در آن موقع فرموده و بعدها فیدون نامی از شاگردان سقراط و حاضرین آن محضر در جواب سؤال سائلی حکایت می‌کند و اروپاییان آن رساله را به اختصاص به ملاحظه لطف معنی و حسن عبارت زیباترین کتاب عصر عتیق یعنی دوره رومیان و یونانیان می‌دانند.

این است هدیه‌ای که ما فعلاً از حدیقه معارف قدیمه برای خداوندان تذکر و التفات آورده‌ایم. امیدواریم عبرت‌افزای خوانندگان باشد و به نسبت قدر آن فروزندگان آسمان حقیقت بر دانش و بینش ما بیفزاید.

تکمله

بعد از نگارش مقدمه فوق و انجام ترجمه رسائل ثلاثه برای نگارنده سفر فرنگ پیش آمد. هنگام مراجعت در حالی که اختیار خود را تسلیم کشتی و امواج دریا کرده و به انتظار اختتام دوره بحریمایی ناچار اوقات را به بطالت می‌گذراندم هر زمان که خاطر، هوای مشغولیتی می‌کرد به ترجمه رساله‌ای دیگر از افلاطون که همراه بود می‌پرداختم. توفیق رفیق شد و رساله در اثنای همان سفر به پایان رسید و آن از رسائلی است که طریق تعلیم سقراط را به وجه احسن می‌نماید و ضمناً مشتمل بر فواید مهمه و نکات دقیقه نیز می‌باشد که با ایران و ایرانیان

1. Phédon

مناسبت تامه دارد پس مناسب دانستم که آن را ضمیمه این مجموعه نمایم و توضیحاً متعرض می‌شوم که در این رساله مخاطب سقراط، الکیادس از رجال سیاسی معروف آتن است که در طی مقدمه نام بردیم و احوال عجیب از خود بروز داده و شرح حال او در کتب تاریخ مسطور است و به تذکار حاجت نیست. چون از خانواده معتبر و متمول و دارای حسن و جمال و هم در جوانی جوایز نام بود سقراط به یقین دانست که به میدان کشمکش سیاسی در خواهد آمد و داعیه زمامداری امور جمهور خواهد داشت پس به تربیتش همت خاص گماشت تا گمراهی او در جاده سیاست سبب بدبختی وطن و ابنای نوع نشود. مذاکرات این رساله که به اسم همان الکیادس نامیده شده نمونه‌ای است از گفتگوها که سقراط با آن جوان پرشور داشته اما چون طرف نااهل بوده تربیت حکیم مانند باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در شوره‌زار خاطر او خس رویانیده است. امید که باغ فطرت جوانان ما مستعد لاله رویانیدن باشد.

نیز خوانندگان محترم را مستحضر می‌سازم که در این کتاب اسامی اعلام یونانی حتی الامکان به طوری که مصنفین مشرق زمین ضبط کرده‌اند نقل شده است به دو جهت: یکی آنکه مأنوسین به کتب قدیمه فارسی و عربی اسامی را بسهولت تطبیق نمایند؛ دوم آنکه ضبط مصنفین مشرق زمین به اصل یونانی نزدیکتر است تا آنچه فرانسویان می‌گویند و می‌نویسند زیرا که آنها در اعلام تحریف بسیار می‌کنند. ولیکن برای آنکه مأنوسین به کتب اروپایی نیز دچار اشکال نشوند در مواقع لازمه ضبط اسامی فرانسوی هم در حاشیه نموده شده است.

در خاتمه سعی و اهتمامی که در نگارش این مجموعه به کاررفته نثار روح آن حکیم بزرگوار می‌کنم که مرا هم پدر جسمانی بود هم مربی روحانی و اگر شرمسارم از اینکه خدماتم به عالم انسانیت هنوز درخور تربیت او نیست سرفرازم که در حسن نیت و صدق ارادتم خللی نبوده و دریافت توفیق و سعادت به حول و قوه الهی است.

محمدعلی فروغی

به نام خداوند بخشنده مهربان

مقدمه چاپ دوم

این جانب مانند هر کس که نوشته‌های افلاطون را خوانده و مطالعه کرده شیفته او هستم و چون همواره طبیعتم بر این بوده که هر تمتعی می‌بردم می‌خواستم لذت آن را به ابنای نوع نیز بچشانم چندین سال پیش چهار رساله از آن نوشته‌ها را به فارسی درآوردم و یازده سال قبل با مقدمه مختصری به صورت کتابی به نام حکمت سقراط به قلم افلاطون به چاپ رسانیدم، منتشر شد و پسند خاطر اهل ذوق گردید. از آن پس نیز هر وقت میسر می‌شد برای رفع خستگی و ملالت از کارهای دیگر، کتابی از افلاطون را در پیش می‌گذاشتم و به فارسی درمی‌آوردم.

سه سال پیش بعضی از دوستان چون آگاه بودند که این جانب با افلاطون انس دارم درخواست کردند که در یک یا چند جلسه برای ایشان و دانشجویان دانشکده‌ها در معرفی آن حکیم بزرگوار بیاناتی بکنم. پذیرفتم و در دانشکده معقول و منقول در پنج مجلس که در ظرف دو سال ونیم واقع شد به قدری که می‌توانستم و آن سان که مقتضی بود به زبانی ساده به شناساندن افلاطون و فلسفه او پرداختم و شرح آن مجالس نیز در مجله دانشکده به طبع رسید. اینک چون نسخه کتاب حکمت سقراط کمیاب شده و دوستان خواستار آن می‌باشند بیاناتی را که در دانشکده کرده‌ام با تصرفاتی که مقتضی دانسته‌ام مقدمه آن کتاب قرار داده به تجدید چاپ اقدام کردم و چون شماره رساله‌هایی که ترجمه شده افزون گردیده است برای اینکه حجم کتاب بزرگ نشود آن را به دو جلد درآوردم. در جلد اول سه رساله از رسالات سابق را به ضمیمه رساله دیگری که با آنها بیشتر مناسبت دارد قرار داده و رساله الکیادس را که از این جلد